هو العلیم

توحید افعالی و استناد اختیار انسان به خداوند

تفاوت انتخاب، مشیت و اراده در براهین عقلی

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر ـ جلسه یکصدونوزدهم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

جایگاه روایات در تأیید براهین عقلی

منظور از بیان روایات در کیفیت خلق ارواح و خلق نفوس، صرفاً تأیید بر مدعا بود؛ والاّ از نقطه‌نظر بحث عقلی، ما بی‌نیاز از این روایات بودیم و به‌طورکلی در مباحث عقلی، روایات و ادلّهٔ نقلیه نمی‌توانند وارد شوند. بله، به‌عنوان تأیید حجج عقلیه، روایات هم می‌توانند مؤیّد باشند؛ همان‌طور که در این مواردی که عرض شد، مسئله از این قرار است.

اختلاف شاکله‌ها و منشأ افعال انسان

عرض شد از نقطه‌نظر تجربه و از نقطه‌نظر بدیهی عقلی، افراد با یکدیگر اختلاف ذاتی و اختلاف شاکله دارند و به‌طورکلی انسان این اختلاف را در ابتدای امر، وقتی هنوز در سنین طفولیت است، مشاهده می‌کند. بناءًعلی‌هذا نکته‌ای که در اینجا به‌نظر می‌رسد، این است که منشأ اعمال و کرداری که از انسان در طول حیات او صادر می‌شود، عبارت از شاکله و صفات نفسانی است که اینها با همدیگر اختلاف دارند و اما اینکه آیا این شاکله و صفات نفسانی در اختیار انسان تأثیر می‌گذارد، این یک مسئله‌ای است که مربوط به بحث آتی می‌شود.

استناد افعال به مشیت الهی

در وضعیت فعلی باید راجع به ارتباط عالم امر با عالم خلق بر مشیّت الهی صحبت بشود. اگر بخواهیم از نقطه‌نظر فلسفی به ادلّهٔ متفاوته و متکاثرهٔ مختلفه از باب علّیت وارد بشویم، از باب توحید افعالی، از باب مسئلهٔ اصالت وجود و صرافت و بساطت وجود، از باب علم عنایی حق و از هر نقطه‌نظر که جا برای این بحث دارد، اگر بخواهیم واردِ تک‌تک این مسائل بشویم، دیگر از مسائل اصولی به کنار می‌افتیم.

اگر بخواهیم از هرکدام از اینها در قضیه نگاه کنیم، می‌بینیم:

أزِمَّةُ الأمورِ طراً بیَدِه *** و الکُلُّ مُستمدةٌ مِن مَدَدِه[1]

استناد زنجیرهٔ علت‌ها به خداوند

همهٔ جریانات امور و آنچه در عالم خلق اتفاق می‌افتد، در اراده و مشیّت پروردگار هست. هرچه که برای انسان معلول است که عبارت از افعال است، آن معلولِ نفس و معلولِ اختیار اوست و اختیار او هم معلول ذاتیات اوست و ذاتیات او هم معلول عوالم علّی است تا به اراده و مشیّت او برسد. بناءًعلی‌هذا از نقطه‌نظر تأثیر علّیت تامه بر معلول مستعد، دیگر تخطی علیت و ربط بین علت و معلول، مستحیل و ممتنع است و تمام افعال به علة العلل از نقطه‌نظر قاعدهٔ علیت مرتبط می‌شوند.

توحید صفاتی و وحدت فاعل

و اما از نقطه‌نظر توحید صفاتی، در برهان عقلی بر توحید صفاتی و افعالی به این مطلب اشاره شده است و این مطلب مورد دقت قرار گرفته است که جمیع افعال، فعل‌های مختلفِ فاعل واحد است؛ یعنی فاعل واحد با توجه به اختلاف افعالی که دارد، یک فعل و یک اراده از او سر می‌زند. الآن فاعل‌ها در این اتاق متفاوت هستند و به تعداد افرادی که در این اتاق هستند، فاعل‌های متفاوتی وجود دارند و به تعداد فاعل، فعل‌های متفاوتی وجود دارند.

توحید افعالی با وجود کثرت مظاهر

---

[1] ***منظومه***، ج ۲، ص ۳۵.

اما در بحث توحید افعالی ثابت می‌شود که فاعل واحد است، گرچه افعال متفاوتی داشته باشد و چون استناد فعل به فاعل است، پس تکثری در فعل با توجه به اتحاد فاعل دیگر وجود ندارد. وقتی که فاعل دست را حرکت می‌دهد، درعین‌حال که این دست را حرکت می‌دهد، دو حرکت است؛ ولی این دو حرکت به ارادهٔ واحده و فاعل واحده مستند می‌باشند. همین‌طور جمیع موجودات در عالم وجود از نقطه‌نظر اتحاد ذاتیِ با ذات حق، از جهت فاعلی فاعل واحد هستند، گرچه ذوات مختلف هستند؛ ولي این ذوات مختلف، مرائی و مظاهر ذات واحد هستند.

مثال وحدت فاعل در حرکات و ادراکات انسان

وقتی که شما چند کار را در لحظهٔ واحده انجام می‌دهید، از یک طرف صحبت می‌کنید، زبانتان می‌گردد، از یک طرف با چشمتان مخاطبین را می‌بینید، از این‌طرف با گوشتان حرفی را که دارید می‌زنید، می‌شنوید و سخنی را که دیگران می‌گویند، می‌شنوید؛ لذا می‌گویید: «آقا، ساکت باش، دارم حرف می‌زنم!» پس معلوم است گوش شما دارد می‌شنود و از یک طرف دستتان را حرکت می‌دهید، پایتان را حرکت می‌دهید. این حرکات مختلف که منشأهای مختلفی دارد، تمام این حرکات و افعال مستند به فاعل واحد به‌حساب می‌آیند و یک حساب روی همهٔ این افعال بار می‌کنند و اختلاف در افعال را موجب اختلاف در فاعل نمی‌بینند. در عین اینکه افعال مختلف است، فاعل هم فاعل واحد است.

مظهریت موجودات برای ذات واحد

همین‌طور جمیع موجودات عالم وجود با توجه به اختلاف مراتبی که دارند و با توجه به ذاتیات مختلفی که دارند، ذاتشان مظهریت ذات واحد است؛ یعنی تعدد استقلالی به معنای قیومیت بنفسه ندارند. وجود آنها وجود بغیره است و هر وجودی که وجودش بغیره است، ذات آن بالغیر است. به عبارت دیگر، «کُلُّ ما بِالعرض یَنتهی إلیٰ ما بالذات» در اینجا پیش می‌آید. بناءً علی‌هذا تمام ذوات همه مظهریت ذات واحد را دارند. بنابراین تمام صفات منشأ برای ذوات هستند و افعال، معلول برای صفات هستند و منشأیّت از صفات را دارند. اینجاست که مبحث توحید افعالی و صفاتی و اسمائی و ذاتی پیش می‌آید.

تفکیک استناد افعال از بحث خوبی و بدی

در بحث توحید افعالی، صحبت در استناد افعال متفاوته به فاعل واحد است، نه فاعل‌های متعدد. پس تمام آنچه در عالم وجود اتفاق می‌افتد، مستند به فاعل واحد است. فعلاً صحبت از بدی و خوبیِ کار نمی‌کنیم که کار بدی هم که انجام می‌شود، آیا آن کار بد هم مستند به فاعل واحد است یا فقط خوبی‌ها مستند به اوست؟! بحث امروز فقط به این مسئله مرتبط است که توحید افعالی با توجه به فاعل واحد در عالم وجود و ذات واحد در عالم وجود و صفات معلولِ ذات و افعال معلولِ صفات در عالم وجود، ثابت می‌شود و مفصّل این بحث در فلسفه هست. به این مقدار در اینجا کفایت می‌شود.

برهان صرافت و بساطت وجود

یکی از مباحث دیگری از حجج عقلیه که برای استناد جمیع افعال به خداوند متعال وجود دارد، مسئلهٔ صرافت وجود و بساطت وجود است. در بحث قضیهٔ «بسیط الحقیقة کل الأشیاء» این مسئلهٔ عرشی مطرح است که تمام اشیاء بذواتها و صفاتها و افعالها در قضیهٔ بسیط‌الحقیقه داخل هستند؛ یعنی مسئلهٔ وجود با صرافتی که دارد و مقام لاحدی و اطلاقی که دارد، جمیع مراتب وجود را با جمیع آثار و خصوصیاتش مستوعب است. فلهذا ما نمی‌توانیم فعلی را از افعال در این قضیهٔ بسیط‌الحقیقه داخل ندانیم. اختیار عبد در مقام اتیان فعل، یکی از افعال است. ارادهٔ عبد در مقام اجرای آن نیّت و مشیت، یکی از افعال است.

شمول قاعدهٔ بسیط‌الحقیقه بر اختیار و اراده

آیا این افعال موجود هستند یا معدوم‌اند؟ اگر موجود هستند، قاعدهٔ بسیط‌الحقیقه مانحن‌فیه را شامل می‌شود و چون بسیط‌الحقیقه اثبات ذات واحد را می‌کند، پس تمام این افراد و این قوا و تمام این فعلی را

که انجام می‌دهند و تمام این اراده‌ها و اختیارها مستند به اراده و اختیار ذات واحد هستند؛ چون صحبت در این است که اختیار واحد در اینجا یکی از افعال وجودی است که مستند به آن قاعدهٔ بسیطالحقیقه است و چون اراده مترتّب بر اختیار است، او هم یکی از افعال نفسانی است که داخل در این قاعدهٔ صرافت وجود است. و چون در قضیهٔ صرافت وجود، وجود، وجود واحد است، این وجود واحد، ذات واحدی را تقاضا و طلب می‌کند و آن ذات واحد است که مؤثّر در خود است و مؤثّر است به‌واسطهٔ تأثیر در خود و نزول خود از مرتبهٔ وجود بحت و بسیط و مظاهر مختلفی را به‌وجود می‌آورد.

پیوستگی مشیت حق با ذات و لوازم آن

آن‌وقت احمقانه نیست که ما بگوییم: «تا وقتی که در مقام ذات هست، این وجودِ واحد، جنبهٔ علیت به ذات را در اینجا واجد است و وقتی که به مقام مشیّت و ارادهٔ متنازلهٔ از ذوات مختلف می‌آید، در آنجا دیگر اراده و مشیتی ندارد و هیچ‌کاری از او برنمی‌آید»؟! اراده و مشیّت حق منبعث از ذات اوست؛ همان‌طوری‌که اراده می‌کند ذات را خلق کند، ذات را با خصوصیات متفاوته خلق می‌کند. این‌طور نیست؟! یعنی ذات را خلق می‌کند با این خصوصیت، ذات را خلق می‌کند با آن خصوصیت.

مثال آب و سنگ در وابستگی آثار به ذات

آیا ممکن است خداوند متعال را مورد اعتراض قرار بدهیم از نقطه‌نظر اینکه چرا آب را خلق کرده است و میعان را در آب به‌وجود آورده است؟! میعان لازمهٔ ذاتی آب است، لازمهٔ طبیعت آب است. چرا حجر را خلق کرده است و صلابت را در او به‌وجود آورده است؟! چون لازمهٔ طبیعت اوست. پس خلق ذات، خلق لوازم ذات است. آن‌وقت آیا می‌توان ذات را مستند به فاعل واحد دانست؛ اما آثار و لوازم ذات را منحاز و جدای از این دانست؟! اینکه عین دوئیت است! اینکه عین خلاف است! وقتی که ذات مستند به فاعل واحد است، لوازم آن ذات که آثار و شاکله و خصوصیات آن ذات است، هم طبعاً مستند به آن ذات واحده است. افعالی که از آن ذات سر می‌زند، هم مستند به آن ذات واحد است.

اختیار و اراده به‌عنوان افعال نفسانی

اینجاست که حجج عقلیه و ادلّهٔ عقلیه ما را به این نکته می‌رساند که آنچه در عالم کون و در عالم امکان تحقّق پیدا می‌کند، همان‌طوری‌که از نقطه‌نظر ذوات متدلِّی به اوست، از نقطه‌نظر صفات هم متدلِّی به اوست و از نقطه‌نظر افعال هم متدلِّی به اوست. این ما را به این نکته متوجه می‌کند و می‌رساند و توجه به این قضیه این مسئله را برای ما روشن می‌کند که اختیاری که علتِ برای فعل است و اراده‌ای که علتِ برای فعل است، خود آن اختیار و اراده دو فعل نفسانی و وجودی هستند و موجود به وجود محمولی هستند، گرچه آنها متدلِّی به نفس هستند؛ ولي خود آنها وجود محمولی و وجود فی‌نفسه دارند و هر چیزی که جنبهٔ وجود به خود گرفت، لاجرم مستند به فاعل واحد خواهد بود. این در مقام اختیار و مقام مشیّت است.

تفاوت حالت اختیار با انتخاب یک طرف

حالا صحبت در این مسئله این است که ما فعل را به فاعل مستند می‌کنیم، فاعل هم در اختیار دارد. این فاعل که اختیار دارد، آیا در اختیار خود هم اختیار دارد یا ندارد؟! یعنی اینکه یکی از این دو طرف را انتخاب می‌کند، ما به انتخاب این، اختیار می‌گوییم؟ یا به آن حالتی که دارد آن حالت ورانداز می‌کند، اختیار می‌گوییم؟! وقتی که یکی از دو طرف را اختیار کرد، دیگر از مقام اختیار بیرون آمد و در مقام مشیّت رفت و بعد از مشیّت، اراده.

مثال انتخاب کتاب و تحقق مشیت

مثلاً شما مردد هستید این کتاب را بردارید یا آن کتاب را بردارید؟ تا وقتی که یکی از دو کتاب را برنداشتید، در مقام اختیار هستید؛ اما وقتی یکی از این دو تا را برداشتید، دیگر از اختیار بیرون می‌آیید و در مشیّت می‌روید؛ یعنی مشیّت شما به یکی از این دو کتاب تعلّق گرفته است. بعد از تعلّق

مشیت، اراده می‌آید؛ اراده برای برداشتن می‌آید که شما آن را در دستتان می‌گیرید.

ترتیب اختیار، مشیت و اراده

پس اراده، آن فعلِ اجرایی مشیّت است که در تحقّق کون مؤثّر است. مشیّت علت برای اراده است (حالا یا هر دو تا را یکی بدانیم یا تفاوت در مقام علّیت و... فرق نمی‌کند) و اختیار علت برای مشیّت می‌شود. تا وقتی که شما دارید این‌طرف و آن‌طرف را بررسی می‌کنید، مختار هستید؛ یعنی این حالت را اختیار می‌گویند؛ اما وقتی نظرتان روی کتاب رفت، از اختیار بیرون آمدید و سراغ مقام مشیّت رفتید؛ یعنی مشیّت شما، خواست شما، در اینجا منجّز شد. خواست شما در اینجا پیدا شد. این مقام مشیّت می‌شود.

غیراختیاری‌بودن حالت اختیار

حالا آن حالتی که بین‌بین است و شما در وجود خود دارید این بین‌بین را احساس می‌کنید، تابه‌حال به آن توجه کردید؟! آیا این حالت به‌دست شماست یا به‌دست شما نیست؟! این دیگر در دست شما نیست. ببینید، افرادی که در بحث اختیار صحبت می‌کنند، می‌گویند که: «انتخاب طرفین آیا اختیاری است و یا اختیاری نیست؟» یعنی وقتی که شما دارید یکی از دو طرف را اختیار می‌کنید، حالا که آمدید اختیار کردید، آیا خود این، اختیاری است یا اختیاری نیست؟ بعد می‌گویند: «اگر اختیاری باشد...»؛ ما دیگر نمی‌خواهیم این مقدمات را طی کنیم، بلکه می‌خواهیم یک‌دفعه میان‌بر بزنیم و به مقصد برسیم؛ اگر انتخاب یکی از این دو تا اختیاری باشد، ما نقل کلام در آن اختیار می‌کنیم: آیا خود آن اختیار هم به اختیار است یا نیست و هَلُمَّجرّا که تسلسل لازم می‌آید.

بی‌نیازی برهان از تسلسل اختیارها

اما ما می‌گوییم که اصلاً نیاز به تسلسل نداریم. ما اصلاً به ترجیح یکی از دو طرف، اختیار نمی‌گوییم؛ بلکه آن حالتی که دارد مقدمات را برانداز می‌کند و دارد این را یا آن را درنظر می‌آورد، آیا آن حالت در اختیار شماست یا در اختیار نیست؟! یعنی آیا می‌توانید خودتان را از آن حالت بیرون بیاورید؟! می‌توانید بیرون بیاورید؟! نمی‌توانیم خودمان را از آن حالت بیرون بیاوریم.

صرف‌نظر از انتخاب به‌عنوان مشیت

ممکن است شما بگویید که: «از هر دو صرف‌نظر می‌کنیم» که این در اینجا سراغ مشیّت رفت. مشیّت در اینجا آمده است. می‌گویید: «از هر دو صرف‌نظر می‌کنیم و از حالت تردید، خودمان را بیرون می‌آوریم.» این مشیّت می‌شود و به اختیار کاری ندارد. می‌گویید: «این‌طرف را انتخاب می‌کنیم»؛ این مشیّت می‌شود. «آن‌طرف را انتخاب می‌کنیم»؛ مشیّت می‌شود. «اصلاً رهایش می‌کنیم»؛ باز مشیّت می‌شود؛ چون رها کردن هم یکی از طرفین است. یک طرف این است که این را اختیار کنید، یک طرف این است که آن را اختیار کنید، یکی اینکه اصلاً قضیه را رها کنید و پی کارتان بروید. باز هم مشیّت شد.

پس شما درهرصورت یکی از طرفین را انتخاب کردیدنمی‌توانید بگویید که: «من هیچ‌کدام را انتخاب نکردم و خودبه‌خود رها کردم.» نه، یکی از طرفین قضیه برای شما محرز شد. وقتی که این‌طور است، پس آن حالی که آن حال علت برای مشیّت است، در اختیار شما نیست. آن مستند به فاعل است. قضیه روشن شد یا نه؟!

حالت تردید به‌عنوان فعل نفسانی

ببینید، من الآن مردد بین انجام و عدم انجام هستم. این تردید من بین انجام این و انجام آن، آیا این تردید یک عمل نفسانی است یا نه؟! عمل نفسانی است. حالا یا تردید یک ساعت طول می‌کشد و همین‌طور می‌نشینید فکر می‌کنید یا تردید در عرض دو ثانیه است؛ مثلاً من مردد هستم آب بخورم یا نخورم، آب را برمی‌دارم یک جرعه می‌خورم. این حال تردید من دو ثانیه کشید. ممکن است یک حال تردید نیم ساعت بکشد. ما اسم این حال تردید را حال اختیار می‌گذاریم؛ حالی است که می‌خواهد انتخاب

کند. آیا این حال در اختیار ماست یا نیست؟! این دیگر در اختیار ما نیست.

مثال شنیدن ندا و اختیار پاسخ‌دادن

مثلاً یک‌دفعه یک‌صدایی به گوش می‌رسد که می‌گوید: «حسن آقا!» صدایی که به گوش رسید، در اختیار ما بود؟! نبود، دیگری صدا کرد؛ اما تا گفت: «حسن آقا!»، ما خود را مختار می‌بینیم که سر را برگردانیم یا برنگردانیم. هست یا نیست؟! آن حالی که خود را مختار می‌بینیم، آیا در اختیار ماست یا نه؟ آن دیگر در اختیار ما نیست. آن حال چیست؟ در اختیار فاعل است؛ یعنی فاعل این حال را در اختیار ما قرار داد. طبعاً یکی از دو طرف انتخاب می‌شود: یا این‌طرف انتخاب می‌شود و سر را برمی‌گردانی یا آن‌طرف انتخاب می‌شود که اصلاً توجه نمی‌کنی.

استناد انتخاب و سایر افعال به فاعل واحد

وقتی اختیار از دیگری بود، آیا می‌شود انتخاب از خودش باشد؟! این دیگر نمی‌شود از خود ما باشد. اینجاست که بحث فلسفی قطع می‌شود! یعنی وقتی که صحبت به اینجا برسد (دیگر ما نیاز به تسلسل و اینها نداریم)، یعنی همین‌که به این مسئله رسیدیم که اختیار که عبارت از یک عمل نفسانی است، معنا ندارد که خودش اختیاری باشد، وقتی به این رسیدیم، پس معلول او هم اختیاری نخواهد بود.

پس از این صحبت‌ها به این نتیجه رسیدیم که تمام افعال و تمام آنچه در عالم وجود اتفاق می‌افتد، مِن الذَّرة إلیٰ الدُّرة، از زمین تا آسمان و از سرا تا ثریا، تمام آنچه در این مراحل هست، همه مستند به فاعل واحد خواهد بود.

این بحث در مقام ارتباط این مسئله با جنبهٔ امری بود. صحبت ما در جلسهٔ بعد راجع به جنبهٔ خلقی است که ارتباط فعل با ذات انسان به چه نحو است؟

جایگاه تشریع در مقام مشیت و انتخاب

تلمیذ: تشریع در آن مقام مشیّت می‌آید و در اختیار ما نیست. آیا در آن انتخاب کردن، قضیهٔ تشریع و امر و نهی در آنجا می‌آید که این کار انجام بشود یا نشود؟

استاد: بله، مربوط به مشیّت است؛ بالأخره چون اختیار به‌دست انسان نیست، آن مقام، مقام مشیّت است. تشریع در انتخاب بین این دو قضیه می‌آید؛ مثلاً خمری در مقابل شماست، آب هم در مقابل شماست. در اینجا انتخاب این است که شما خمر را انتخاب می‌کنید یا ماء را انتخاب می‌کنید؟ این بسته به حال هر کسی است. در اینجا تشریع می‌آید. اینجا جای تشریع است. «لا تشرب الخمر» می‌آید و می‌گوید: «مشیّت خودت را در این سمت قرار بده، به این کیفیت قرار بده.»

شریعت اختصاصی و مأموریت باطنی

تلمیذ: اگر نفسی باشد که بدون تشریع کار صحیح را انجام بدهد و بتواند خودش طرفین را لحاظ کند و مراد مولا را به‌دست بیاورد، دیگر نیاز به تشریع ندارد؟!

استاد: نه دیگر، خود او مشرّع است.

تلمیذ: ... در واقع مشرّع هم می‌تواند؟

استاد: شریعت خودش را دارد، شریعت اختصاصی به خودش.

تلمیذ: باطنی است؟

استاد: بله، مأمور به باطن است.

ادامهٔ بحث ارتباط مشیت با ذات انسان

تلمیذ: فرمودید که معلول هم دائم در اختیار ما نیست. علتش که آن اختیار باشد، مردد بودن بین هر دو طرف باشد، طبعاً در اختیار ما نیست...

استاد: بله...

... آن فعل هم مستند به فاعل است. مطلبی را که در اینجا هست و ناتمام ماند باید بعداً بحث کنیم و آن این است که ما ذات را ببینیم در اینجا چیست؟ یعنی موقعیت ذات را ما باید پیدا کنیم. باید مظهریت

آن را پیدا کنیم؛ یعنی اختیار در مقام ربوبی بود، مشیّت در مقام خلقی بود. ما باید راجع به مسئلهٔ مشیّت صحبت کنیم که چگونه می‌شود یکی از دو طرفین انتخاب شود؟ این صحبت است. این را ما باید بیاییم بحث کنیم. وقتی که این چگونه می‌شود را صحبت کردیم، مسئلهٔ شما هم جواب داده می‌شود.

تفاوت مقام هوهویت با اسم احد

تلمیذ: مراد از ذات که فرمودید، اسم احد می‌شود؟ چون در بعضی از کتب مرحوم آقا فرمودند:

«نهایت سیر سالک به اسم احد است»

و درعین‌حال فنای در ذات هم مطرح می‌شود، این ذات که می‌فرمایید، اسم احد است یا هوهویت؟!

استاد: هوهویت است، بالاتر از اسم احد است. احد به معنای بشرطلا است. هوهویت بالاتر است، لابشرط است. لابشرط بالاتر از بشرطلا است.

اللهم صَلّ عَلیٰ محمدٍ و آل محمد